

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

از نظر مرحوم آخوند اطلاق هیئت می تواند نفسیت را ثابت کند.

حال در تمام مواردی که بخواهید به اطلاق هیئت تمسک کنید باید مقدمات حکمت تمام باشد، یعنی: مولی در مقام بیان باشد و بخواهد تمام خصوصیات را بیان کند و قرینه ای بر تقیید اقامه نکرده باشد و سایر مقدمات حکمت هم در کار باشد. پس این که باید به اطلاق هیئت تمسک کرد در جایی است که اطلاقی در کار باشد و در کار بودن اطلاق هم در جایی است که مقدمات حکمت تمام باشد.

تشخیص وجوب نفسی و غیره در صورت عدم تمامیت مقدمات حکمت

اگر در موردی مقدمات حکمت تمام نبود (که بالنتیجه اطلاقی هم در کار نخواهد بود) مثل این که مولی فقط این مقدار را می خواهد بیان کند که این شیء، وجوب دارد ولی در مقدم بیان نفسیت و غیریت آن در همان دلیل نیست؛ در چنین موردی به اطلاق هیئت نمی توان تمسک کرد و راهی برای استفاده نفسیت و غیریت از خود دلیل نیست. حالا که راه پیدا نشد، بالاخره این شیء را باید انجام داد یا خیر؟ این چیزی که اصل وجوب آن مسلم است ولی نفسیت و غیریت آن مشکوک است، آیا لازم الاتیان است یا خیر؟

این جا دو صورت دارد:

أما صورت اول: اگر آن چیزی (ذی المقدمه) را که شما احتمال می دهید این شیء به خاطر آن، وجوب غیره پیدا کرده است [مثل نماز نسبت به وضوء که وجوب غیره وضوء برای خاطر نماز است] تکلیف وجوبی فعلی داشت - یعنی: يك واجب مطلق بود؛ و یا اگر واجب مشروط بود شرط آن حاصل است [مثل نماز که اگر هم مقید به زوال است ولی الآن زوال تحقق یافته و الآن وجوب نماز فعلی است]. - الآن باید آن شیء را اتیان کنید و حتما لزوم اتیان دارد؛ زیرا اگر این شیء خودش واجب نفسی باشد، اتیان آن لازم است؛ و اگر واجب غیره باشد چون ذی المقدمه اش الآن وجوب دارد، این هم وجوب غیره دارد.

پس علی ای حال، اتیان این شیء - چه این که واجب نفسی باشد و چه واجب غیره باشد - الآن لازم است. پس در این صورت اول مسئله روشن است.

أما صورت دوم: آن چیزی (ذی المقدمه) را که احتمال می دهیم که این شیء، واجب غیره برای او شده و بر اساس مقدمیت برای آن چیزه وجوب غیره پیدا کرده است؛ چنانچه وجوب به آن چیز فعلی نباشد [مثل نماز قبل از زوال که وجوب آن فعلی نیست] در اینجا شك می کنیم که آیا این شیء که مرددیم بین این که واجب نفسی است یا واجب غیره، الآن اتیان آن واجب است یا نه؟ به این بیان که:

اگر واجب نفسی باشد و ارتباط با آن چیز نداشته باشد، در این صورت لازم التحصیل است؛ ولی اگر واجب غیری باشد، چون که ذی المقدمه اش الآن وجوب ندارد، و با عدم وجوب ذی المقدمه، مقدمه هم وجوب پیدا نمی کند پس آن شیء الآن وجوبی ندارد و لازم الاتیان نیست.

خلاصه مطلب در صورت دوم این شد که: ما شك هستیم در نفسیت و غیریت، و در نتیجه شك می کنیم که الآن یجب الاتیان به أو لا یجب الاتیان به؟ این جا مقتضای اصالة البراءة این است که اتیان آن واجب نیست؛ زیرا ما نمی دانیم که واجب نفسی است و احتمال غیری بودن هم می دهیم و چون که ذی المقدمه اش وجوب فعلی پیدا نکرده است، این شیء هم الآن وجوب ندارد. پس ما شك در وجوب فعلی و عدم وجوب فعلی این شیء داریم و اصالة البراءة در این جا جاری است.

تذنیبان: حکم واجبات غیریت از ناحیه ثواب و عقاب

تذنیب اول: در بیان فرق میان واجب نفسی و غیری

واجبات غیریّه - که عبارت است از: واجبات مقدّمیّه - یکی از آثارشان این است که ثواب و عقابی بر موافقت و مخالفت آنها ترتّب پیدا نمی کند. مقدّمه با این که وجوب غیری دارد چنانچه کسی این واجب غیری را اتیان کرد مستحق ثواب نیست، و اگر این واجب غیری را ترك کرد، از نظر ترك واجب غیری، استحقاق عقاب ندارد؛ مرحوم آخوند بر این ادعا دو دلیل اقامه می کنند.

دلیل اول که در ذیل عبارت آورده اند آن است که مسئله استحقاق عقاب و ثواب مربوط به قرب و بُعد از مولی است. هر چیزی که موجب قرب به مولی بشود، در دنبال قرب، استحقاق مثوبت پیدا می شود؛ و هر چیزی که موجب بُعد از مولی بشود، بُعد، اقتضای استحقاق عقوبت می کند. پس مثوبت و عقوبت از آثار قرب و بُعد از مولی است. حال اتیان مقدّمه، مقدّمه ای که هیچ مربوط به مولی نیست و هیچ محبوب مولی نیست، موجب قرب الی المولی نمی شود؛ و یا ترك مقدّمه - بما هو ترك المقدّمه - موجب بُعد از مولی نیست. [البته ترك مقدّمه سبب می شود که ذی المقدمه ترك شود و ترك ذی المقدمه موجب بُعد از مولی است؛ ولی خود مقدّمه من حیث هی مقدمه، فعل و ترك آن اقتضای قرب و بُعد از مولی ندارد]. پس روی این جهت است که نه در موافقت واجبات غیریّه

استحقاق مثوبت است و نه در مخالفت آنها، استحقاق عقوبت.

دلیل دوم: مرحوم آخوند در این دلیل به استقلال عقل استدلال می کنند؛ یعنی عقل مستقلاً حکم می کند به اینکه اگر کسی مقدمه و ذی المقدمه را ترك کرد، يك عقاب واحد بیشتر نیست و اگر موافقت کرد، يك ثواب است و حاکم در باب عقاب و ثواب، عقل است. برخی معتقدند که این دو دلیل مرجع آن به يك دلیل است.

جمع بین روایات دالّه بر ترتب ثواب بر واجبات غیریّه با مطلب فوق

دانستیم که ثواب و عقابی بر واجبات غیریّه مترتب نمی شود و حال اشکال این است که ما وقتی به روایات مراجعه می کنیم می بینیم که برای مقدّمات ثوابهای عجیبی قائل شده اند؛ مثلاً برای کسی که می خواهد قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند - نه تنها برای خود زیارت ثوابهای عجیب وارد شده است؛ بلکه برای هر قدمی که کسی به جانب زیارت امام حسین علیه السلام بردارد ثوابهای بسیاری منظور شده است، در حالی که این قدمها برای تحقق زیارت جنبه مقدّمیت دارد.

خوب، ثواب داشتن زیارت (چون که زیارت، مقصود است) در جای خودش محفوظ؛ ولی این مقدمات - مثل راهپیمایی - چرا ثواب بر آنها ترتب پیدا کند؟ در حالی که شما می‌گویید: واجبات و مستحبات غیریه معنا ندارد ثواب و عقابی داشته باشد. شما این روایات را چطور با قواعد تطبیق می‌کنید و این اشکال را چگونه حل می‌کنید؟

- از نظر مرحوم آخوند دوتا راه حل وجود دارد:

راه اول: مسئله تفضّل است؛ به اینکه خداوند از باب لطف و تفضّلی که نسبت به بندگان دارد، این جا برای مقدمات هم ثواب بار کرده است، بدون این که روی قواعد و اصول هیچ گونه استحقاقی برای ثواب در کار باشد.

راه دوم: در این راه، مسئله ثواب داشتن مقدمات را بر اصول و قواعد منطبق می‌کنیم؛ و لذا می‌گوییم کسی که مقدمه را انجام می‌دهد - در حین انجام دادن مقدمه - ببینیم هدف او چیست؟ کسی که مثلاً لباس خود را تطهیر می‌کند، هدفش از تطهیر لباس چیست؟ يك وقت این است که اصلاً توجّهی به نماز ندارد و این مقدمه (تطهیر) را برای نماز انجام نمی‌دهد و لباس خود را از باب این که به طهارت لباس علاقه مند است تطهیر می‌کند، نه از باب این که تطهیر مدخلیتی در حصول نماز دارد. ولی يك وقت این است که اولین مقدمه‌ای که شروع می‌کند، فقط هدفش نماز و امکان تحقق نماز است و هر مقدمه‌ای را برای انجام و تحقق و رسیدن به ذی‌المقدمه انجام می‌دهد. این دو با هم فرق می‌کنند.

آنجا که در انجام مقدمه نظری به ذی‌المقدمه نداشته باشد، هیچ گونه زیادتی ثواب و مثبت در کار نیست و تنها ثواب و عقاب روی ذی‌المقدمه پیاده می‌شود و مقدمه نه خودش ثواب دارد و نه موجب زیادی ثواب می‌شود.

اما در آن جایی که مقدمات را فقط برای رسیدن به ذی‌المقدمه انجام می‌دهد يك عنوان دیگری پیدا می‌شود، یعنی: عنوان شروع در موافقت واجب نفسی و عنوان أشقّ الأعمال و أحمز الأعمال تحقق پیدا می‌کند. و روی تحقق عنوان شروع در اطاعت امر نفسی و عنوان افضل الأعمال أحمزها یا أشقها مسئله زیادی ثواب در کار است.

پس طبق قاعده مسئله چنین می‌شود که اگر مقدمات را تنها برای رسیدن به ذی‌المقدمه انجام دهد، این ذی‌المقدمه دیگر أشقّ الأعمال شده است و روی عنوان أحمز و أشق الأعمال، مثبت فراوان تحقق می‌یابد.

پس برای رفع اشکال باید روایات را چنین معنا کرد که: مقدماتی که برای تحقق ذی‌المقدمه واقع می‌شود، عنوان را عوض می‌کند و عنوان دیگری پیدا می‌شود که روی این عنوان مسئله زیادت مثبت در کار است.

گفته شد که امتیاز بین واجب نفسی و غیری این است که واجب غیری - بما هو واجب غیری - با قطع نظر از آن عناوین (مثلاً عنوان شروع در اطاعت امر نفسی یا عنوان أحمز و أشق الأعمال) - ثواب و عقابی بر مخالفت و موافقت آن ترتب پیدا نمی‌کند. این مسئله که مطرح شد، اشکالی بوجود می‌آید و اشکال هم فقط در طهارات ثلاث (وضوء و غسل و تیمم) است که در طهارات ثلاث بالخصوص دو اشکال شده است:

اشکال اول: می‌دانیم که بر طهارت ثلاث ثواب ترتب می‌یابد و موجب قرب الی المولی است. از وضوء تعبیر به نور شده است، مثلاً و از وضوء علی‌الوضوء تعبیر به نور علی نور شده است. اینها موجب قرب الی المولی هستند و در نتیجه استحقاق مثبت بر اینها مترتب است. پس چرا شما گفتید واجبات غیریه با مسئله استحقاق مثبت و عقوبت ارتباطی ندارند و حال آن که این طهارات ثلاث مسلماً استحقاق مثبت بر فعل آنها مترتب است و موجب تحقق قرب و اطاعت هستند.

پس چطور شما مسئله استحقاق ثواب را در طهارت ثلاث حل می‌کنید؟

اشکال دوّم: واجبات غیري، نه تنها استحقاق ماثبوت بر موافقت آنها در کار نیست؛ بلکه واجبات غیريّه عموماً واجب توصّلي در مقابل واجب تعبديّ - هستند - واجب توصّلي آن است که مکلف به هر صورت و به هر نيتي آن را اتيان کند، کفايت می‌کند، مثلاً طهارت ثوب مطلوب است، به هر نيتي که انجام شود مانعي ندارد.

ولی در طهارات ثلاث باز این اشکال هست که: اگر کسی بدون این که قصد قربت و قصد عباديت داشته باشد وضو بگیرد، وضوء او باطل است؛ زیرا طهارات ثلاث جنبه عباديت دارند و معنای عباديت آنها مثل سایر عبادات این است که قصد قربت در آنها معتبر است، در حالی که طهارات ثلاث واجب غیري بوده و واجبات غیريّه عموماً واجبات توصّلي هستند که قصد قربت در آنها معتبر نیست.

خلاصه دو اشکال

1- چطور مسئله استحقاق ماثبوت در طهارات ثلاث مطرح است، با این که در واجبات غیريّه مسئله عقوبت و ماثبوت مطرح نیست.

2- چطور قصد قربت در طهارات ثلاث معتبر است، با این که واجبات غیريّه عموماً توصّلي هستند، یعنی قصد قربت در آنها معتبر نیست.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين